

ماجرای اینجای آغاز شد

نیست. حرف بر سر مفاد آن قرارداد است. موضوع این است که برای شاه ایران یورپ گردی و خواجه پروری و عیاشی مقدم بر مصالح کشور بود. وای به حال کشوری که شاهش فقط به منافع شخصی خود و دربارش فکر کند. نمی دانم درباره کشوری که شاهش رشوه دریافت کند چه باید گفت؛ این حد از سفاهت و بی شرمی...)

نفت در مسجد سلیمان به سمت آسمان فوران کرد؛ سال ۱۲۸۷ بود و عملاً ثابت شد می توان در ایران صنعت نفت را به راه انداخت. پروژه انگلیسی ها در چپاسرخ کرمانشاه در غرب کشور نتیجه بخش نبود اما مسجد سلیمان معدن طلای داری شد؛ طلای سیاه و اصل. از همان روزهای اول روزانه ۳۶ هزار لیتر نفت از اولین چاه استخراج شد. چشم ویلیام ناکس داری برق زد و دستش آمد که با سر در غسل افتاده. این تازه آغاز ماجراست.

انگلیسی ها شروع کردند به خارج کردن نفت از مملکت. سران قبایل هم باج می خواستند. چیزی پر شالشان گذاشته می شد و آنها را راضی برمی گرداند. این وسط موافقت نامه شیخ خزعل و شرکت نفت ایران و انگلیس (یا به عبارتی دقیق تر: انگلیس - پرسیا) از همه بامزه تر است. شیخ خزعل هم که اوضاع مملکت را شیر تو شیر می دید و در عین حال دولت مرکزی را آدم حساب نمی کرد به انگلیسی ها گفت حق حساب فراموش نشود. انگلیسی ها گفتند در برابر این حق حساب او چه کار می کند. شیخ خزعل که حاکم محرمه یا همان خرمشهر بود، گفت: من امنیت شما را روی کارون، ارون و روی خشکی تضمین می کنم. آنها گفتند باشد. فی چقدر است؟ سر سالی ۶۵۰ لیره یا پوند به مدت ۱۰ سال با هم توافق کردند. انگلیسی ها هم گفتند: بیا! این هم حق حساب ۱۰ سال که یکجا پرداخت می شود. فقط موی دماغ نشو. به همین راحتی سنگ بنای استخراج و صادرات نفت ایران گذاشته شد.

بعد هیچ کس حاضر نبود مسئولیت این ولد چموش را به عهده بگیرد. میزان کل رشوه ها در مجموع کمتر از ۱۰۰ هزار لیره پول و سهام بود که ۴۰ هزار تایش به مظفرالدین شاه داده شد تا قبله عالم ملول قاجار با قرارداد موافقت کند. حق ایران از این قرارداد ۱۶ درصد سود سالانه بود. حق کشف و استخراج نفت ایران به مدت ۶۰ سال با امضای مظفری به داری انگلیسی عطا شد. این قرارداد دست کم به مدت نیم قرن چنان بدنامی به بار آورد که با هیچ محلولی پاک نمی شد. سنگی را که چند احمق دوره قاجار به چاه انداختند با هزار عاقل هم نمی شد بیرونش کشید.

از همان سال ۱۲۸۰ انگلیسی ها در غرب و جنوب ایران دست به کار شدند. رینولدز، مدیر حفاری داری بود که اولین چاه نفت را در ایران حفاری کرد. کتابچی هم سه پسرش را بر سر کار گذاشت تا بهره مندی از این قرارداد خانوادگی باشد. کتابچی سال ۱۲۸۱ مرد. خان های محلی و روسای قبایل هم آن وسط ها پول و نفت می خواستند. مبالغ درخواستی آنها حدود ۱۰۰ لیره بود.

در سال ۱۲۸۵ مجلس مشروطه تشکیل شد. قرارداد داری باید در مجلس تصویب می شد. از مذاکرات مجلس اول این طور برمی آید که نماینده ها از وضعیت قرارداد راضی نبودند. طرف انگلیسی حق ایران را در حد همین ننگ نامه هم پرداخت نمی کرد. مفاد قرارداد عملاً نفعی برای کشور نداشت. حتی از کارگران ایرانی هم در جریان اکتشاف و استخراج استفاده نمی شد.

(جمله معترضه: قبول است که ایران آن موقع دانش فنی و توانایی استخراج نفت را نداشت. نفس قرارداد با دولت خارجی هم مردود

برای این که داستان استعمار در صنعت نفت ایران را بدانیم، اول از همه باید آنتوان کتابچی را بشناسیم. او متولد استانبول و از ارمنه اما اصالتاً گرجی بود و ریشه اش به ایران برمی گشت. او در استانبول پا گرفت و در فرنگ تحصیل کرد. به فرانسه و ایتالیایی مسلط شد و طبعاً ارمنی و ترکی هم که خوراکش به حساب می آمد. همسرش هم اصالتاً از ارمنه اصفهان بود. کتابچی، تاجر بود و در استانبول بساطی برای خودش به هم زده بود اما آسمان تجارتش سیاه شد. شورشیان بلغاری وسط بلبشوی عثمانی کار و بار او را به آتش کشیدند. او هم رفت اروپا تا با طلب کارهایش مذاکره کند و شرح ماوقع بگوید. در همین رفت و آمدها، ایرانی ها را در پاریس دید. مثلاً با سفیر ایران در فرانسه در عهد ناصری (سال ۱۸۷۸) دوست شد. روابطش را با آنها محکم کرد. این آقای کتابچی همراه یک صاحب منصب عثمانی دیگر امتیاز خط آهن رشت را گرفت که بعدها با فشار روس و انگلیس هوا شد اما به نظرش رسید در ایران بماند. فکر کرد بالاخره ایران دارد آرام آرام با مظاهر تمدن جدید آشنا می شود ولی تعداد آدم های کاربلد متناسب با پیشرفت های روز یا شرکت های متناسب با مدرن شدن ایران کم است و درست هم فکر می کرد. کشور بر بلای قاجار مبتلا شده بود و در حکومت خواجهگان و اهالی حرمسرا، هر فرنگی کاربلدی می توانست با زد و بند، امتیازهای اساسی به دست آورد. کتابچی توانست مدیرکل گمرکات ایران شود. انگار کشور خالی از سکنه بود که عملاً هم این طور بود. او این قدر در این سمت خوب کار کرد که نشان شیر و خورشید از دربار قاجار گرفت. او به کار توتون و تنباکو هم زده بود و حتی اختیار راه اندازی شرکت دخانیات را از امین السلطان، صدراعظم ناصری قاپید. در سفر ۱۸۸۹ ناصرالدین شاه به اروپا ملازم رکاب شد و توانست هفدهمین فرد از نظر اهمیت در هیات همراه «قبله عالم» باشد. در این سفر طولانی با انگلیسی های عنوان دار مثل تالبوت معروف رفیق شد. چکیده: «این آقای کتابچی در دربار ذی نفوذ شد و به واسطه همین نفوذ با فرنگیان همنشین می و نرد شد. هم اروپایی ها و عثمانی ها را خوب می شناخت و هم در بین قاجارها آدم معتبری به حساب می آمد.»

در سال ۱۸۹۱ فرنگی ها در غرب ایران پژوهش کرده و نوشته بودند در قصرشیرین میدان های نفتی مهمی وجود دارد. یک مهندس فرانسوی در سال ۱۸۹۸ (۱۲۷۷ شمسی) این گزارش را در سالنامه معدن منتشر کرد. این گزارش به دست شخصی به نام جورج لمپر افتاد. جورج لمپر هم که با خواهرزاده آقای کوته ازدواج کرده بود، این گزارش را به کوته داد. کوته با اسرائیل بر یوسافات یا همان پاول یولیس رویتر یا مؤسس افسانه ای آژانس خبری رویترز ارتباط داشت. او خودش هم زمین شناس بود و آن مناطق را می شناخت و با کتابچی هم دوست بود اما کتابچی بیشتر از بقیه آدم هایی که از این واقعه اطلاع پیدا کرده بودند شستش تیر کشیده و آینده نفتی ایران را استشمام کرده بود. او دم این «بیر» و آن «لرد» و فلان مقام ذی نفوذ انگلیسی را آن قدر دید تا رسید به یک انگلیسی که در استرالیا طلا کشف کرده و به ثروت عظیمی رسیده بود؛ ویلیام ناکس داری. قرارداد بر سر ثروت ایرانی ها بسته شد. کتابچی ۷ درصد سهام امتیاز همراه ۱۰ درصد سهام، کوته ۳ درصد و ولف (رابط بین کتابچی و داری) ۱۰ درصد و باقی هم مال داری ناکس.

کتابچی حرکت کرد سمت ایران. دربار سهمش را برداشت و شاه هم رشوه اش را دریافت کرد و قرارداد امضا شد. به همین تلخی و به همین راحتی نطفه بزرگ ترین خیانت اقتصادی تاریخ معاصر در دربار قاجار منعقد شد. آن قدر این قرار داد رکیک بود که در سال های

